

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

سیاسی	Political
-------	-----------

فرستنده: فرید پرواز

۰۷ جون ۲۰۱۴

به جای مقدمه:

فرانسیس فوکویاما در سال ۱۹۹۲، در پی سقوط اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپا «پایان تاریخ» را اعلام کرد. پس از گذشت بیش از دو دهه، وی در ۲۸ جون ۲۰۱۳ با انتشار نوشته «انقلاب طبقه متوسط» در «وال استریت ژورنال» پایان «پایان تاریخ» خود را اعلام نمود و طبقه متوسط را به مثابه عامل انقلاب در جهان معرفی کرد. ایده جدید فوکویاما تحت عناوین گوناگون از جانب چپ «سبز» ایران مورد استفاده قرار می‌گیرد و تبلیغ می‌شود. تازمترین نمونه نوشتار «کارگران و طبقه متوسط جهان متحد شوید» است که به مناسبت روز جهانی کارگر در «مهرگان»، شماره ۲۲، ۱۳۹۳ منتشر شده است.

در آن نوشته از جمله گفته شده است:

«از آتن تا نیویارک، از روم تا پاریس و از مادرید تا لندن هم اکنون کارگران دوشادوش کارمندان، روشنفکران، مدیران میانی و عموم مزدگیران در صف مبارزه قرار دارند و پرچمهای احزاب کمونیستی و چپ دمکراتیک در کنار بیرقهای متنوع نهادهای مدنی در اهتزاز است. در چنین شرایطی پلتفرمهای مبارزات طبقاتی می‌بایست حیطه عمل خود را گسترش داده و با وارد شدن به عرصه عمومی اجتماعی مطالبات متنوع‌تری را در تئوری و پراتیک مطرح کنند. در اینجا است که شعار تاریخی مارکس را می‌توان در سطح عمومی‌تری مطرح و با دعوت از لایه‌های میانی جامعه برای احقاق حقوق و منافع مشترک از اتحاد طبقه کارگر و متوسط استقبال کرد... نمونه حزب چپ دمکرات «سریزا» در یونان و استقبال گسترده مردمی از این حزب می‌تواند یک تصویر رنگین‌مانی جدید از نقش مبارزات چپ مطالبه محور در عرصه عمومی‌تر اجتماعی باشد. در موقعیتی که راست میانه و سوسیال دمکراسی اروپایی در طی سال‌های اخیر در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و جغرافیایی به هم نزدیک شده و اتحاد بی‌ریخت خود را شکل داده‌اند ضرورت تاریخی ایجاب می‌کند که جنبش چپ در عرصه عمومی از شکاف بین منافع صاحبان سرمایه و طبقات – لایه‌های برخوردار بیش‌ترین بهره را ببرد.»

نوشتار زیر ایده جدید فوکویاما را نقد می‌کند و می‌تواند در مبارزه ایدئولوژیک-نظری-سیاسی با چپ «سبز» مفید و مؤثر باشد.

«انقلاب طبقه متوسط»: یک پایان تاریخ جدید؟

ایالات متحده در نامهربانی با «روشنفکران» انگست‌نما است. فرهنگ رایج روشنفکران را به مثابه اشخاص فراموشکار، جدا شده از جهان روزانه، و گرفتار وسواس فکری با تجربیات بی‌فایده، اما بی‌خطر ترسیم می‌کند. آن‌ها

برای این خوبند که در دانشگاه‌ها محصور شوند تا بتوانند در آنجا به مُهره‌های آینده‌ ماشین سرمایه‌داری، مزه، اما نه شور و شوق، افکار غیر عملی را منتقل کنند. متأسفانه، کسانی که خود را روشنفکر می‌دانند در پذیرش تحقیر، استفاده از زبان‌های رمزی ویژه خواص و مناظره‌های مدرسی (اسکولاستیک) زیاد پیش رفته‌اند.

این بدین معنی نیست که در ایالات متحده جایی برای متفکرین وجود ندارد، بلکه بدین معنی است که آن‌ها «صاحب‌نظر»، «کارشناس»، «پژوهش‌گر»، «مشاور» نامیده می‌شوند، کلماتی که عمل‌گرایی و یکدنگی را تداعی می‌کنند؛ آن‌ها تأمین‌کنندگان ایده‌های کوچک، سهل‌الهمضم، و نه ایده‌های «بزرگ» مرتبط با روشنفکران می‌باشند. در ایالات متحده، به ما می‌آموزند به ایده‌های بزرگ اعتماد نکنیم مگر این‌که در پیوند با مذاهب باشند. اما مذهب تکه‌تکه شده است، به صبح یکشنبه یا عروسی و عزا محدود است. همه ایده‌های بزرگی که ما نیاز داریم با تصویب قانون اساسی مشخص شده‌اند.

ما می‌توانیم برای ادامه از خودبیگانگی‌مان از ایده‌های بزرگ، و علاقه‌مان به ایده‌های کوچک از بازارگرایان و اربابان آن‌ها سپاسگزار باشیم. آن‌ها ایده‌هایی را ترجیح می‌دهند که به آسانی و با زرق‌وبرق بسته‌بندی می‌شوند سهل‌الهمضم بوده و سریعاً منسوخ می‌شوند. آن‌ها برای ما ایده‌های را برمی‌گزینند که می‌توانند «ویروسی» شوند و توجه نه هزاران، بلکه میلیون‌ها را جلب کنند. آن‌ها ایده‌هایی را برمی‌گزینند که به آسانی در تفسیرهای تلویزیونی دو دقیقه‌ای یا ستون‌های ۶ یا ۸ اینچی مطبوعات خبری می‌گنجند. روشنفکران اصطلاح «بسته صوتی» («ساند بایت»)، یا «توئیت» را اختراع نکردند. سرمایه‌داران ذائقه‌ساز این‌ها را اختراع کرده‌اند. نتیجتاً چیزی که ما در بازار ایده‌ها می‌گیریم ایده‌های کوچک است، ایده‌های کالائی شده در بسته بندی‌های براق.

لذا، درک این ممکن است دشوار باشد که **فرانسیس فوکویاما** چگونه در دنیای ایده‌ها می‌گنجد. ما او را از کتاب معروفش در سال ۱۹۹۲ می‌شناسیم. «پایان تاریخ و آخرین انسان»، یک کار روشنفکرانه بلندپروازانه برای این‌که سرمایه‌داری پیروزمند و دموکراسی بورژوائی همراه آن‌را در قله یک روند تاریخی، دیالکتیکی طولانی قرار دهد. یک ایده واقعاً بزرگ! البته یافتن انگیزه برای این ستاره در حال طلوع راست چندان دشوار نبود. در پی سقوط اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپا، **فوکویاما** فرصت یافت با اقتباس «دیالکتیک» هگلی که مارکس آن‌را خوانده بود و با جایگزین کردن ایده‌آل سوسیالیستی با چیزی که به نحو خارق‌العاده‌ای شبیه نظام اجتماعی-اقتصادی سرمایه‌داری قرن بیستم ایالات متحده بود، مارک «تمام شده» را بر شالوده‌های تنوریک مارکسیسم بزند. به علاوه، چون فوکویاما «پایان تاریخ» را کشف کرده بود، لازم نبود ما درباره هیچ آتش‌افروزی نظامی یا شورش‌های آینده نگران باشیم، زیرا ما وارد عصر سعادت‌بار عدالت بازار، دموکراسی پارلمانی، و حقوق بشر می‌شدیم.

ایده‌های بزرگ **فوکویاما** برای جنگ‌های صلیبی دیندارانه به سرکردگی طبقه حاکم ایالات متحده در بالکان، عراق، افغانستان، و اخیراً در لیبیا و سوریه، و همچنین مداخله در اروپای شرقی، خاورمیانه، امریکای لاتین و افریقا، مسئولیت اندکی می‌پذیرد. کسانی که پایان تاریخ را نپذیرفتند خیلی زود خشم اعمال‌کننده آن‌را احساس کردند. در عین حال، مقاومت در برابر نگرش پایان تاریخ فوکویاما ایده بزرگ او را زیر سؤال برد. ستیز شدید بین ایالات متحده و خلق‌های خاورمیانه و امریکای لاتین این ایده را که با مرگ اتحاد شوروی جهان به سمت پذیرش ارزش‌های ایالات متحده و اروپا خواهد شتافت، متلاشی کرد.

با متوقف شدن «پایان تاریخ» توسط رویدادهای پیش‌بینی نشده، **فوکویاما** بر در مؤسسه پژوهشی/اتاق فکر/ محفل آکادمیک کوبید، کتاب‌ها نوشت و در مقابل وسوسه پیوستن به درباری‌های رسانه‌ها که به تجارت ایده‌های کوچک، کثیف مشغول اند، مقاومت کرد. او دنبال درآمدهای کلانی نیفتاد که در دسترس امثال آرایلی (O'Reill)، لیمبا

(Limbaug) یا دیگر اریستوکرات‌های «حزب باد» قرار دارد. در عوض، او چشم‌انداز را رصد کرد تا فرصت‌های جدیدی برای طرح ایده‌های بزرگ پیدا کند.

و اکنون او با یک ایده بزرگ جدید بازگشته است.

فوکویاما در آخر هفته ۲۸-۲۹ جون وال‌استریت ژورنال نوشتار تفکر برانگیز «انقلاب طبقه متوسط» را منتشر کرد. او می‌گوید که «در سرتاسر جهان، هرج‌ومرج سیاسی امروز یک موضوع مشترک دارد: شکست دولت‌ها در برآوردن انتظارات فزاینده ثروتمندان و تحصیل‌کردگان جدید.» **فوکویاما**، آگاه از خیزش‌های گسترده سال‌های اخیر در سرتاسر جهان، این لحظه را برای ارائه یک توضیح، یک توضیح تنوریک از این خیزش‌ها، توضیحی موردپسند و آرامش‌بخش برای نخبگان ایالات متحده انتخاب می‌کند.

او بدرستی درک می‌کند که مرتبط ساختن تازمترین خیزش‌های گسترده به ایده‌های بزرگ نیاز دارد. در کنار شباهت‌های بسیار، تفاوت‌های بسیاری نیز وجود دارد. توضیح موفقیت‌آمیز مشخصه‌های مشترک آن‌ها اطلاع زیادی در باره روندهای زیرین آن‌ها، و احتمالاً نگاهی اجمالی به آینده آن‌ها، به ما خواهد داد. به طور خلاصه، این به ما یک تئوری از تغییر اجتماعی معاصر، یک ایده تعیین‌کننده بزرگ، خواهد داد.

بدون تردید، او همه را بد فهمیده است.

او بحث خود را برمحور تأملات درباره رویدادها در خیابان‌های تونس، مصر، برزیل، و ترکیه بنا می‌کند، مجموعه‌ای مختلط که نه کل فعالیت گسترده زمان ما را منعکس می‌کنند و نه مشخصه‌های مشترک زیادی دارند. فوکویاما، همراه شده توسط سرتیترها و گزارش‌های حس‌باور، «طبقه متوسط» را به مثابه عامل انقلابی در همه موارد نشان می‌دهد. اغفال‌کنندگی اصطلاح به جای خود، او به غیر از جوانان، تلفون‌های همراه، و حضور روحیه مبهم کارآفرینی، برای توجیه محول‌کردن این نقش مدرکی ارایه نمی‌کند و او به همان اندازه در توضیح چیزی که «طبقه متوسط» را تشکیل می‌دهد، فریبکار است. در عوض، او یک‌سری کاندیداها را در نظر می‌گیرد: درآمد (۶,۰۰۰ تا ۳۰,۰۰۰ دلار در سال)، درآمد نسبی (در وسط توزیع درآمد کشور)، و سطح نسبی مصرف (بیش‌تر از سطح معیشتی فقراء). با رد این‌ها، او «آموزش، اشتغال، و تملک دارائی» را جایگزین می‌کند، که هیچ‌یک از این‌ها را در ارتباط با کشورهای مورد نظر شاهد نمی‌آورد. در واقع، ویژگی‌های جمعیت‌شناسی چهار «انقلاب» نه مشخصه مشترکی دارند؛ و نه یک «طبقه متوسط» در حال صعود را نشان می‌دهند.

زمانی‌که محمد بوعزیزی، یک میوه فروش دوره گرد در دسمبر ۲۰۱۰ خود را آتش زد، او به نماد قیام‌هائی مبدل شد که «صاحب‌نظران» به آن «بهار عربی» نام دادند. تونس، تحت بن‌علی، یکی از داستان‌های موفق نئولیبرالیسم، الگویی برای «رقابت‌گری» جانبدار سرمایه بزرگ، و سرمایه‌گذاری خارجی بود. اقتصادهای صنعتی و خدماتی آن نسبتاً خوب توسعه یافته بود.

گرچه رژیم نئولیبرالی موجب رشد، تولید ناخالص داخلی/سرانه متوسط، برخی مزایای اجتماعی (آموزش و رفاه) شده بود، اما با تازیانه بحران اقتصادی و بیکاری بالا تکان خورد. جوانان (که تقریباً نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند) یکی از بالاترین نرخ‌های بیکاری در جهان را تحمل می‌کردند: ۳۰,۷ درصد. جوانان تونس، مانند جوانان ایالات متحده، نسبتاً تحصیلات خوب دارند، اما از دسترسی به اشتغال مناسب محروم اند. سطح زندگی نسبتاً بالای نخبگان تونس که از ثمرات رشد اقتصادی بهره‌مند بودند و نبود فرصت برای جمعیت جوان محرک سرنگونی بن‌علی شد.

مصر تصویر متفاوتی را نشان می‌دهد. گرچه سادات و مبارک نیز اصول نئولیبرالیسم را پذیرفتند، اما آن‌ها آن‌را در سایه میراث ضدامپریالیستی، مالکیت عمومی و رفاه اجتماعی ناصر انجام دادند. به علاوه، سرمایه‌داری بازار آزاد نتایج بدتری در این کشور داشت. مصر، به رغم پایه صنعتی بزرگ و قسماً به‌علت بخش کشاورزی نسبتاً بزرگ آن

(۵، ۵۶ درصد مصری‌ها خارج از مناطق شهری زندگی می‌کنند) تقریباً فقط دو سوم تولید ناخالص داخلی/سرانه تونس را داشت.

اما مصر مانند تونس یک جمعیت شدیداً جوان، بی‌کار و کم‌کار دارد. با میزان ناچیز هزینه آموزشی دولت، تعجب‌آور نیست که مصری‌ها مشارکت نسبتاً کمتری در آموزش عالی دارند.

مصری‌های صاحب مشاغل حرفه‌ئی- پایگاه اجتماعی اخوان المسلمین- می‌توانند یک «قشر میانی» به شمار آیند، گرچه آن‌ها بخش کوچکی از جمعیت را تشکیل می‌دهند. اما، اکثر مصری‌ها، درآمدی کمی بیش‌تر از خط فقر دارند، که درست‌تر آن است که طبقه کارگر محسوب شوند.

رکود اقتصادی جهان فقط فلاکت جوانان مصری را آشکار کرد و موجب عمل گسترده و برکناری مبارک شد. متعاقب آن، ریاست جمهوری مرسی موجب فروپاشی اقتصادی و افزایش در بیکاری و فقر شد. اخوان المسلمین در خروج از نئولیبرالسم قصور کرد و سیاست خارجی مبارک را احیاء نمود، حتا به دولت سوریه در ارتباط با امپریالیسم خیانت کرد.

مردم دوباره به خیابان‌ها آمدند. به گفته صالح عدلی، دبیرکل حزب کمونیست مصر، کمونیست‌های مصر معتقدند «که آنچه در ۳۰ جون اتفاق افتاد دومین موج انقلاب مصر است که از نخستین موج در سال ۲۰۱۱ نیرومندتر و ژرف‌تر است. این برای تصحیح مسیر انقلاب و بازپس گرفتن آن از نیروهای راست مذهبی افراطی صورت گرفته است...»

تظاهرات خیابانی در ترکیه، کشوری که یک پای تاریخی در جهان عرب و یک پای غیرقطعی در اروپا دارد، بیش‌تر سیاسی است تا انفجار نارضایتی اقتصادی. مشخصه‌های جمعیتی ترکیه بیش‌تر شبیه یک کشور اروپایی است، یک کشور فقیرتر اروپایی مانند پرتغال یا پولند، اما با درصد بالاتری از جوانان در جمعیت. اردوغان، نخست وزیر اسلام‌گرا، سنن فرهنگی را نمایندگی می‌کند که با سنن جوانان سکولارتر در ستیز است. البته دیگران، از جمله کارگران، که تقاضاهای اقتصادی دارند، از تظاهرات حمایت می‌کنند، همان‌طور که جوانان بیکار از تظاهرات حمایت می‌کنند. اما آن‌ها ساختارهای دموکراسی بورژوائی یا سرمایه‌داری انحصاری را زیر سؤال می‌برند. کمونیست‌های ترکیه این فاکت را تأیید می‌کنند. همان‌طور که کمال اوکویان، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ترکیه می‌گوید «... این انفجار انرژی اجتماعی عظیمی است. این از نقطه نظر بستر و تأثیر نیرومند است. اما برخی معیارهای مارکسیسی برای تعریف شرایط به مثابه یک بحران انقلابی وجود دارد. ما از آن بسیار دور هستیم. حداقل در حال حاضر...»

برزیل، مثال آخر فوکویاما از انقلاب «طبقه متوسط» مشخصه‌های جمعیتی و نقاط ضعف خاص خود را نشان می‌دهد. برزیل، به رغم رشد اقتصادی استثنائی، یکی از کشورهای دارای بیش‌ترین نابرابری اقتصادی به شمار می‌آید. با درصد بالای شهر نشینی، فقر برزیل در محلات شهری متمرکز است. با تشدید همه مشکلات اجتماعی و فقر همراه آن. بخش بزرگ و درحال رشد خدمات، مشاغل کافی برای نگه داشتن بیکاری زیر سطوح بحرانی ارائه می‌کند. اما فقر شدید و در مقابل آن تمرکز شدید ثروت یک وضعیت قابل انفجار دایمی را به وجود می‌آورد.

دولت سوسیال دموکرات برزیل در مواردی شهادت ضدامپریالیستی نشان داده است، در زمان‌های گوناگون در مقابل نخوت ایالات متحده ایستاده است. این، در کنار مدیریت با کفایت اقتصاد سرمایه‌داری توسط دولت، و برخی طرح‌های رفاه اجتماعی، غرور ملی ایجاد کرده است. در عین حال، حمایت از دولت، به علت ناتوانی آن در مقابله با نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی عظیمی که زحمتکش‌ان با آن مواجه هستند، شکننده است. این تضاد بین احساس ملی و تحقیر طبقه کارگر با مخالفت گسترده با یک ورزشگاه فوتبال، در یک کشور دیوانه فوتبال، خود را در برخی تظاهرات نشان داد.

چیزی که همه این کشورها در آن مشترکند آشکارا یک پاسخ همگانی به شکست رهبران، مؤسسات، و احزاب سیاسی در غلبه بر میراث و واقعیت استعمار، امپریالیسم، و سرمایه‌داری جهانی است. فوکویاما این شکست را در پشت افسانه نارضایتی طبقه متوسط از سطح مصرف‌گرایی و بیان فرهنگی پنهان می‌کند: آن‌ها شورش می‌کنند زیرا می‌خواهند شبیه ما در اروپا و ایالات متحده بشوند. شخص هرگز حدس نخواهد زد که یک بدنامی اقتصادی تقریباً بی‌سابقه و مستمر شالوده‌های اجتماعی و سیاسی هر یک از این کشورها را طی پنج سال گذشته به لرزه درآورده است. شخص هرگز حدس نخواهد زد که همه چهار کشور مورد بحث از مشکلات اقتصادی و سیاسی شدید حل نشده توسط رهبران گذشته و کنونی خود رنج می‌برند.

در تونس، پذیرش بنیادگرایی نئولیبرالی توسط بن‌علی یک پاسخ ورشکسته به بیکاری جوانان بود. در مصر، رهبران فاسد برای تقویت حکومت منزوی خود بر مردم سرکوب شده، بی‌شرمانه بر تسامح با امپریالیسم تکیه کردند. رهبر ترکیه، مانند رهبران سیاسی-مذهبی دیگر مرام‌ها، فراتر از حدود حکمرانی گام نهاد و در را برای ابراز شکایات بسیار اپوزیسیون، که قبلاً با تعهد مذهبی پوشیده می‌ماند، بازکرد. و دولت سوسیال دموکرات برزیل حماقت تلاش برای مدیریت سرمایه‌داری همراه با قول رفع نابرابری‌های آن‌را کشف کرد.

از جنبش «خشمگین Indignados» (اسپانیا) تا جنبش «اشغال»، از احیای چپ امریکای لاتین تا «بهار عربی»، قیام‌های اصیل مردمی از شکست سرمایه‌داری در تحویل آینده و امنیتی ظهور کرده‌اند که قبل از بحران ۲۰۰۸ بسیار تضمین‌شده به‌نظر می‌رسید. میلیون‌ها نفر از مؤسسات، احزاب و رهبرانی که قبلاً به آن‌ها اعتماد داشتند، زده شده‌اند. این بدین معنی نیست که برای آن‌ها دست بد آمده است، بلکه بدین معنی است که هیچ دست خوبی در ورق‌های بازی پیدا نمی‌شود.

بازی‌های تئوریک براساس یک ایده جامعه‌شناسانه فاسد مانند «طبقه متوسط» شکست را تضمین می‌کند. البته شخص نمی‌تواند فوکویاما را به خاطر خریدن یکی از کلاهبرداری‌های روشنفکرانه زمان ما کاملاً مقصر بداند. همه کس، از اتاق بازرگانی تا نارهربان کارگری، دوست دارند به ما خاطر نشان شوند که ما همه عضو یک مجموعه وسیع از مردم هستیم که از نظر اقتصادی بین ثروتمندان و فقراء واقع شده است. همه ما در مالکیت مسکن، یک کار خوب، تعطیلات، خانواده، و ارزش‌های آرامش‌بخش شریک هستیم، و تخیل ادامه می‌یابد. فقرای شوم‌بخت را داریم چون موفق نشده‌اند، البته آن‌ها سزاوار مهربانی و شاید، صدقه ما هستند. ثروتمندان را داریم چون موفق بوده‌اند و شایسته احترام ما می‌باشند. این تصویر موزون تنها زمانی مختل می‌شود که ثروتمندان بیش از حد حریص یا فقراء شورش می‌شوند.

این افسانه به طبقه حاکم، به رد شدگان سیاسی آن، و سازش‌کاران طبقاتی کار در حفظ صلح و ثبات طبقاتی خدمت می‌کند. اما مهم‌تر از همه، این اختلاف طبقاتی واقعی بین کارفرمایان و کارکنان را پنهان می‌کند.

اختلافاتی که موجب انقلاب اصیل می‌شوند اختلاف بین تصویری مبهم از طبقه متوسط که با شیخ یک دولت به همان اندازه مبهم مخالف است، نیست بلکه بین قدرت و سلطه سرمایه‌داران کلان و کارگران گوناگون و عمدتاً بدون نمایندگی است که سرمایه‌داران را ثروتمند می‌کنند. این اختلاف طبقاتی آشکارا ترسیم شده عمدتاً علت از خودبیگانگی اقتصادی، و همچنین از خودبیگانگی فرهنگی و روحی جوانان است. آگاهانه یا غیرآگاهانه، این اختلاف نارضایتی و خشم تولید می‌کند. ستیز بین کارفرمایان و کارکنان آن‌ها، که از راه‌های گوناگون ابراز می‌شود، در پشت ستیزهای قرن بیست‌ویکم قرار دارد. و تنها حل آن به سود طبقه کارکن- طبقه کارگر- به این ستیزها پایان خواهد داد.

این ایده جدیدی نیست، این یک ایده بزرگ، اما نه خیلی بزرگ است؛ و این ایده است که رهائی از شکست سرمایه‌داری، سوسیالیسم را مژده می‌دهد.

منبع: وبلاگ زلتان زیگدی - تارنگاشت عدالت - ۱۸ جولای ۲۰۱۳